

حقیقت رضای حق تعالی

- غنا در بینش اهل رضا، یافت نعم و در بینش دیگران، یافت نعمت است.
- رضای خدای تعالی از عبد و رضای عبد از خدای تعالی در قرآن تبیین شده.
- وجه تقدم «رضی الله عنهم» بر «رضوا عنه» مبدئیت رضای حق تعالی برای رضای عبد است.
- خلعت مباحات آفرین رضا به قامت آن بنده ای رسا است که اوصاف: هجرت فی سبیل الله، نصرت دین حنیف،... را واجد باشد.

- مطلوب اعلا در این فراز از مناجات، اقامت در آستان رضای حقتعالی است.
- قرآن کریم، رجوع الی الله تعالی را با جناحین «راضیه مرضیه» اعلان داشته.
- ترسیم رضا در ما و ترسیم رضای خدای تعالی، (از طرف شیخ)
- راز اختلاف در تعاریف وجدانیات که در آن جمله رضا است.
- حدیثی لطیف از سید الشهداء علیه السلام در ترسیم رضای عبد از حقتعالی.

رضا از ماب موافقت نفس با امری از امور است بدون هیچ تناقض و کراهتی نسبت به آن، و رضای عبد از خدای تعالی، کراهت نداشتن نسبت به احکام تشریحی و افعال نکوینی او و کلمه جامع: خوشایندی قضا و قدر حقتعالی در نفس وی.

و اما رضای خدای تعالی که از اوصاف فعلیه او است، به این معنا است که با عبد معامله راضی را انجام می دهد، و رحمت و نعمت خویش را به وی نازل می کند و در صورت عصیان عبد، ممکن است رضای حضرتش به غضب و سخط تبدیل گردد، و رحمت و نعمتش را از وی منع فرماید و عفویت و نعمت بر او نازل کند، چه رضا و سخط چنانکه گفتیم از صفات افعال و تفسیر و تبدیل پذیرند.

و تعاریفی که اهل معرفت و اخلاق برای رضا کرده اند، به تریسی که ما از رضا تفسیریم برمی گردند، مثلاً عارفی گفته: «رضا همدمی و ملازمت با مراد خداوند متعال است بنحوی که از عبد هیچگونه اختیار و اراده ای بروز نکند، و شبهه ای عارض وی نگردد و مآلاً فناء اراده عبد در اراده خدای عزوجل» یا:

«رضا عدم احساس مصائب و بلیات نیست، بلکه رضا همانا عدم اعتراض به قضای حقتعالی است.» یا «رضا استواء دل بنده نسبت به قضاء الهی است چه عطاء باشد چه منع و استقامت سزتن نسبت به احوال چه جلال باشد یا جمال، چنانکه اگر به منع واقف شود یا به عطاء حق عاکف شود، به نزد وی مشاوی باشد یا اگر به اخگرهبت و جلال بسوزد، یا به نور لطف و جمال بفروزد، سوختن و فروختن در سزمستقیم یکسان باشد.»

و بر این منوال است تعبیرات دیگری که در این باب آمده و راز اختلاف تعاریف در اینگونه معانی، به این شرح است:

رضا در ما از کیفیات نفسانیه است، همانند دیگر کیفیات نفسانیه و از امور وجدانیه است نظیر سایر وجدانیات، مثل حب و بغض و لذت و الم که شناخت جزئیات و عصادیق آنها آسان است زیرا علم به آنها، علم حضوری است یعنی

قوله:

«الهي بك عمليك الا الحقتني بمحل اهل طاعتك والمشوي الصالح من مرضاتك فإني لأقدر لنفسي دفعاً ولا املك لها نفعاً. الهي انا عبدك الضعيف المذنب ومملوكك المنيب فلا تجعلني متن صرفت عنه وجهك وحجبه سهوه عن عفوك.»

الهی، به ذات پاکت سوگندت می دهم (سوگندی مفسرانه و لا ینقطع) مگر آنکه مرا به منزل اهل طاعتت و به اقامتگاه جاودانه شایسته از رضای خویش، ملحق سازی، چه من قادر نیستم که شری از خود دفع یا نفعی چنانچه خود املت کنم. الاهی، من بنده ناتوان و گنهگار و مملوک توبه کارت هستم، پس مرا از آنان که روی از آنها گردانیدی و به غفلت و سهو، از عفویت محروم شدند، مگردان.

رضای خداوند

مطلوب اعلی در این فصل از مناجات، استقرار ابدی در آستان رضای خداوند متعال است. قرآن مجید، رجوع و سلوک الی الله سبحانه را معلق و مشروط به رضاء کرده و فرموده: «ارجع الی ربك راضیه مرضیه»^۱ یعنی نفس برجوع و سلوک الی الله تعالی، مشروطاً بحال رضا، مأمور است و بدیهی است آن نفسی که فاقد این شرط است، از رجوع به پروردگار و لقاء حضرتش محجوب است و می توان گفت که این خطاب الاهی در قوه این تعبیر است که راهی برای نفس در رجوع الی الله عزوجل نیست مگر به معنی رضاء از حقتعالی و رضاء حقتعالی از وی، و تلبس به رضاء از طرفین شرط رجوع به پروردگار و لقاء آن حضرت است.

عین حقیقت هر یک در نفس ماحاضر است و بدون هیچ واسطه ای ما آن‌ها را وجدان می‌کنیم.

ولی علم به ماهیات کلیه آنها بسیار دشوار است، و نمونه این مسئله خود علم است که شناخت وجود و مصداق علم برای هر یک از ماها حاصل است، زیرا هویت علم و مصداقش، بدون واسطه ملموس نفس ما است. مثلاً می‌گوئیم: ما علم به باغچه حیاطمان داریم. این گفتار ما به این معنا است که صورت باغچه مزبور، خود این صورت، بدون واسطه در نفس ما حضور دارد، و علم به باغچه یعنی همان صورت حاصله در نفس از باغچه موجود در خارج و این معنا از امور وجدانیه است. اما شناخت ماهیت کلیه آن‌ها که در تعریف به کار می‌رود زیرا «التعریف بالماهیة وللماهیة» چنانکه در جای خود مبرهن شده - دشوار است، زیرا علم علی التحقیق از منخ وجود است که حد و ماهیت ندارد، و بر این قیاس است همه وجدانیات که وجودات آنها ملموس نفوس ما است، ولی انتزاع ماهیات از آنها دشوار بلکه متعذر است و از این رو در تحدید و تعریفی نمی‌گنجد. مضافاً بر این، ادراک مصداق هر یک از وجدانیات، مقترن با ادراک مصدیقی مشابه آن است بگونه‌ای که تجرید و امتیازشان از همدیگر در نهایت صعوبت است. و طبیعتاً بهیچ دلیل نیز انتزاع لوازم مساوی که در رسوم بکار می‌رود، میسر نیستند. و از این قبیل است، رضا که مسئله مانحن فیه است، چه علاوه بر وجدانی بودنش بواسطه اقترانش با معانی مشابه مانند محبت و سکینت و طمأنیه، تجرید و تمیز آن از اقترانش با انتزاع لوازم از آن، کاری است مشکل. و همین است سبب اختلاف در ترسیم رضا که بین اهل معرفت و علماء اخلاقی واقع شده است و در واقع هر یک از آنها در این باره، آنچه مشهود و ملموس بوده، در ترسیم رضا آورده است و حدیثی لطیف از سید الشهداء امام حسین علیه السلام در این باب نقل کرده‌اند که ذکر آن در این مقام مناسب است:

عبد متکرم به مکرمت رضا کیست؟

«سئل الحسن بن علی علیهما السلام عن قول امی ذوالفقاری «ره» حیث قال: الفکر الی أحب من العنی والشغم أحب من الضحک، فقال علیه السلام: یرحم الله ابائنا انما انا فاقول: من اشرف علی حسن اختیار الله لم یتمن الا ما اختار الله».

از امام حسین علیه السلام راجع به گفتار امی ذوالفقاری «ره» پرسیدند که گفته: فکر و بی‌نوائی، نزد من محبوبتر از نوانگری و بی‌ساماری محبوبتر از تندرستی است! امام علیه السلام فرمودند: خدا اباذر را رحمت کند و اما من می‌گویم: هر کس که بر حسن اختیار خدای تعالی، آگهی و اشراف یابد، هیچ چیز تمناً نکند مگر آنچه را که خداوند متعال برای او اختیار کرده است.

امام علیه السلام با احترام گذاشتن به ابوذر غفاری - آن صحابی محترم - بوسیله استرحام، حقیقت رضا را با «خیر الکلام ما قل ودل» تبیین فرمودند که: عبد متکرم به مکرمت رضا آن کس است که جز مراد و مختار خدای تعالی را تمنا نمی‌کند و اما آن کس که بی‌نوائی در نزدش محبوبتر از نوانگری و رنجوری محبوبتر از تندرستی است، بالطبع در صورت نوانگری و تندرستی ناخشنود است و چنین کسی از مکرمت رضا، محروم است؛ چه عبد متکرم به کرامت رضا، ناخشنودی و اندوه و خوف در حریمتش راه ندارد.

و در آثار آمده: «ان الرضا للأحزان نافیة عن العفلة معافیة». رضا همه اندوه غم را از وجود عبد می‌زاید و از هرگونه غفلت می‌رهاند.

و آن کس که ولایت الله تعالی نصب العینش گردیده و از آن سواحوال و امور خویش را نظاره می‌کند، عطاء و بلاه برای او مساوی است و می‌پسندد هر چه را جانان پسندد، اما آن کس که از عطاء به قعطی می‌نگرد و نعمت را مرآت منعم قرار می‌دهد، چنین عطائی، قطاء و چنین نعمتی، نعمت و حجاب است و او همواره بی‌نوا و ناخشنود است، چنانکه ازلی همواره طبیب الخاطر و غنی بالله تعالی است، زیرا غنا در شناخت خواص یافت مُنعم است و در شناخت دیگران، یافت نفع است.

رضی الله عنهم ورضوا عنه

باری، رضای عبد از خدای تعالی و رضای خدای تعالی از عبد که براق و رفرف مؤمن در رجوع الی الله تعالی و لقاء آن حضرت است چنانکه در سوره فجر آمده و در آغاز این مقاله به آن اشاره شد، در قرآن مجید که نیان کل شیء است، تبیین گردیده است و برای صاحب‌دل یا شنونده اهل حضور، کافی است ایسن تعبیر: «رضی الله عنهم ورضوا عنه» که در چهار سوره: مانند (آیه ۱۱۹) و توبه (آیه ۱۰۰) و مجادله (آیه ۲۲) و بینه (آیه ۸) آمده و در سه سوره از این سوره این بشارت مغبوط بعد از مزدگانی خلود در جنت است که مشعر به برتری نعمت رضوان الله از همه نعمتهای اخروی است، چنانکه در موضع دیگر به این تفویق تصریح فرموده:

«وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها وما كن طيبة في جنات عدن ورضوان من الله اكبر، ذلك هو الفوز العظيم».

خداوند متعال وعده فرموده مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بوستانهایی که درختهایشان در آغوش هم رفته و پای آنها جویبارها روان است و آنان در آن بوستانها جاویداند و آرامگاه‌های پاکیزه در بهشت جاویدانی به آنان ارزانی می‌گردد، و رضوان خدای تعالی از همه کرامتهای اخروی بزرگتر است و همین است آن رنگاری موعود و فوز عظیم.

تقدم رضای الهی بر رضای عبد

تقدم «رضی الله عنهم» بر «رضوا عنه» در آیات مشارالیه، ظاهراً ایماه به این است که رضاء حضرت حق تعالی، مبدأ رضاء عبد از حق تعالی است، و تا از سوی حضرتش، توفیق به عبد اغاضه نگردد، بر مراد و قضاء الهی گردن نمی‌نهد، و ممکن هم نیست که گردن نهد و راضی به قضاء حق باشد، زیرا:

ما که ایم اندر جهان بیج بیج	چون الف او خود چه دارد؟ هیچ هیچ
گر بیجهل گیم، آن زندان اوست	و رسم گیم، آن ایوان اوست
گر بخواب آگیم، مستان و بیم	و بر بیداری، بدستان و بیم
و بر گریسیم، ابریز زرق و بیم	و بر بخندیم، آن زمان برق و بیم
و بر خشم و جنگ، عکس قهر اوست	و بر صلح و عذر، عکس مبر اوست
خسب را چون آب دان صاف و زلال	اندر او ایسان صفات ذوالجلال
علمشان و عدلشان و لطفشان	چون ستاره‌ی چرخ در آب روان
پادشاهان مظهر شاهسی حق	عارفان مرآت آگاهی حق

بقیه در صفحه ۴۳

بقیه از چرا شیطان رانده شد؟

برای همیشه دورش ساخت و بواسطه بلند پروازش در دنیا او را از پیشگاه خود طرد کرد و در آخرت آتشی مشعل و برافروخته برایش آماده نمود که او را تا ابد در جهنم افکند.

تحقیر شیطان

ای مردمی که می خواهید حالت تکبر و خود خواهی داشته باشید! نمی بینید چگونه خداوند شیطان را کوچک و تحقیر کرد بواسطه آن روحیه تکبر و خود خواهی که در او بود و از بهشت بیرونش کرد و از رحمت خود

مدحور: یعنی دور شده از رحمت خویش. دگر بزمعنائی طرد و دور ساختن است.

معبر: آتش برافروخته و شعله زده. ادامه دارد

بقیه از حقیقت رضای حق تعالی

خوسرویان آیینی خویشی او عشق ایشان، عکس مظلومی او بهر این فرموده است آن شبه او حیث و لبینم فشم وجهه

سبزه گران با خدا و رسول، مودت ورزند، و اگر چه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا تبارشان باشند، آنانند که خدای متعال ایمان را در دلهایشان مکتوب و ثبت فرموده و با روحی از خویشی و فرشته وحی، تأییدشان نموده است و در جثاتی که پای آنها نهرهای آب روان است، داخلشان میفرماید که در آنها جاویدانند، خدایتعالی از آنان راضی و آنان از خدایتعالی راضی. آنان حزب الله اند، هان، آگاه باشید که فقط حزب الله رستگارانند.

چنانکه ملاحظه میفرمائید، مرضی و راضی بودن عبد، مسوق است به هجرت فی سبیل الله و نصرت خدا و رسول که انصاف به اولیّت در این صفات کریمه مختص به آن برگزیدگانی است که اساس دیانت اسلام را بنیان نهادند و قواعد شریعت جاویدانی را بالا بردند و روایات آن را در جزیره العرب برافروشتند و در این راه پریشب و فراتر رنجها و شکنجه ها کشیدند و قربانها دادند و ترک دیار و اموال و آباء و ابناء و ازواج نمودند و هجرتهائی را متحمل شدند و مهاجران را در منازل و اموال خود انباز کردند و در این مسابقه ایشان توسن مردانگی و فتوت ایشان گرم رانندند که برخی از طایفه انصار به برخی از مهاجران پیشنهاد دادند که از هجران من هر کدام را که پسندیدی بگوتا طلاقش گویم و همسر تو شود! و بدو مشرک راهبلاکت رساندند، و حاصل آنکه، کرامت اولیّت در مسابقه هجرت و نصرت از ویژگی آن زیدگان و برگزیدگان که اولیاء نعم ما هستند می باشند ولی اسباب مسابقه هجرت و نصرت به روی همه ما تا انقضای دنیا مفتوح است و جمله: «والذین اتبعوهم باحسان» اعلان همین غبطه عظمی است که هر کس پیروی نیکو از آن سروران و اولیاء الثمم در هجرت و نصرت خدا و رسول کند و یا سبزه گران یا شریعت و این حنیف گرچه آباء و ابناء و هر خویشاوندی باشند مودت نورزد بی تردید قلم الهی، ایمان ثابت بردنش رقم می زند و فرشته وحی به تأییدش گماشت می شود، و خلعت مباحات آفرین «رضاء» به قامت نفس مقلدش اش ملوک می گردد که رزمندگان عزیز ما در این جنگ، گوی سبقت را ربوندند و «رضی الله عنهم ورضوا عنه» و فی ذلك فیضاف المتفلسون.

ادامه دارد

رضای بنده پرتوی از رضای خداست

و رضاء عند از حضرت پروردگار نیز پرتوی از رضای آن حضرت است که در وجود وی منعکس گردیده همانگونه که قدرت و اراده عبد پرتوی از قدرت و اراده نامتناهی حق تعالی است که در جانش انعکاس یافته است. و کلمه جامع آنکه: هر انسانی مظهر و آینه نمودار برخی از اسماء و صفات الهی اند، بلکه هر موجود امکانی اگر نظر بدات وی شود، هیچ است و آنچه دارد، از خداوند بخشیده است که به حسب قابلیت و استعدادش عطا گردیده.

باید دانست که خلعت مباحات آفرین «رضاء» به قامت آن بنده ای رضاء است که واجد این صفات قرآنی است: «والسابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعدلهم جثات تجری تحتها الأنهار خالدین فیها ابدأ ذلك الفوز العظیم». «سبقت گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان پیروی نیکو کردند، خدایتعالی از آنان راضی و آنان از خدایتعالی راضی، و خدایتعالی برای آنان مهتا فرموده بوستانهایی در آتش هم رفته که زیر آنها جویبارها جاری و همیشه در آنها جاویدانند همین است آن رستگاری موعود و فوز عظیم» و در سوره محادله میفرماید:

«لا تجد قوماً يؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو ابناءهم أو اخوانهم أو عشیرتهم، اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جثات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون».

نمی یابی قومی را که به خدایتعالی و روز واپسین ایمان آورده اند، با

۱- فجر- قیة ۲۸. ۲- توبه- قیة ۷۷. ۳- توبه- قیة ۱۰۰. ۴- معادله- قیة ۲۲.

بقیه از یاران امامان

میدان آمد؛ پسرین از طایفه فریاد برآورد: ای اهل عراق! این امیر شما است که با ما بیعت کرده و امامتان (امام مجتبی «ع») نیز صلح نموده، پس چرا خودتان را به کشتن می دهید؟ در اینجا نیز قیسی کوشش فراوانی کرد که مسلحانان را به جنگ با دشمن وادارد ولی کار از کار گذشته بود و سپاهیان

مناعت طبع، خردمندی، بزرگ منشی، فروتنی، تیزبینی، دوراندیشی و دیگر صفات پسندیده یک انسان والا، بیشترین سهم را داشت و مورد احترام و تقدیر دوست و دشمن بود تا آنجا که مورخین عامه و خاصه در ستایش وی قلمفرسایی کرده اند و با دید تعظیم و تکریم به این قهرمان میدانهای نبرد حق علیه باطل نگریسته اند. قیسی در مدینه در آخرین سال حکومت غاصبانه معاویه از دنیا رفت و به امام و پیشوایش ملحق شد، خدایش رحمت کند.

اسلام متفرق شده بودند و امام «ع» ناچار به صلح شد.

وفات قیسی

و در کوتاه سخن، قیسی بن سعد، الگوئی بارز و نمونه ای راستین از زیباترین خوبی و خصال انسانی بود. او در شجاعت، شهامت، سخاوت، صداقت، نجابت، عدالت، شرافت، متانت، عفت، وفار، پایداری، پارسایی، وفاء به عهد، استقامت در دین،